بی‌تفاوتی یا نبود امکانات و فرصت‌ها؟

عوام‌زدگی نخبگان

■ دکتر حسن خلیل خلیلی ■

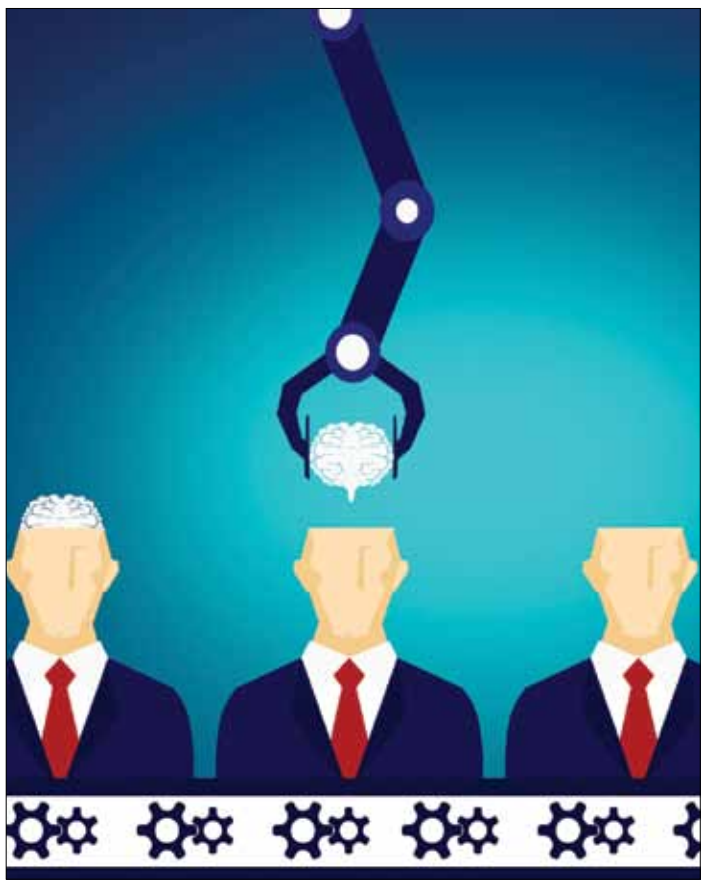

نخبه‌گرایی مقوله‌ای است که همواره زینت‌آرای محافل اجتماعی و سیاسی است و هرکس با هر مرام و مسلکی افتخار آن دارد که مزین بدین خصیصه باشد. نخبگان یا «اِلیتان» به معنای بخش برگزیده‌ای از یک جامعه است که از نظر قابلیت‌ها یا توانایی‌ها برتر از بقیه جامعه دانسته می‌شود. در جامعه‌شناسی و فلسفه سیاسی به گروه کوچکی از مردم گفته می‌شود که با قرار گرفتن در رأس «هرم منزلت اجتماعی» و «امتیازات»، کنترل سهم نابرابر بزرگی از قدرت سیاسی یا ثروت را در اختیار دارند. «سی. رایت میلز» در کتاب خود «نخبگان قدرت» به سال ۱۹۵۷ می‌نویسد: «این حلقه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی که مجموعه پیچیده‌ای از گروه‌های منطبق بر هم و کوچک اما غالب و مسلط هستند، در تصمیم‌گیری‌هایی شریکند که تأثیرشان دست‌کم در سطح ملی است». اما به زبان ساده‌تر نخبه کسی است که از هوش بالایی در حوزه‌های علمی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... برخوردار و در یکی از این حوزه‌ها فعال است. بی‌تفاوت نبودن نسبت به مسائل پیرامونی، خصیصه بارز نخبگان است. اگرچه هوش شناختی می‌تواند عاملی برای تمیز نخبگان علمی باشد اما بسیارند نخبگانی که از هوش شناختی بالا بی‌بهره‌اند ولی از هوش هیجانی بالایی بهره‌مندند و در حوزه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی، صاحب ابتکارات و خلاقیت‌های والایی هستند. شناخت و اهمیت دادن به نخبگان، شعاری است که بیشتر سیاست‌پیشگان، فراوان دم از آن می‌زنند و نخبه‌گرایی به عنوان فضیلتی در میان نخبگان ایرانی مطرح است. نخبه‌گرایی به تعبیری؛ باور یا گرایشی است که طبق آن برخی افراد که یک گروه نخبه- گروه گزینش شده از افراد دارای نیاکان معین، کیفیت یا ارزش ذاتی، هوش، ثروت، آموزش یا تجربه تخصصی بالا یا دیگر صفات متمایز- را تشکیل می‌دهند، هستند که اثرگذاری یا اقتدارشان از دیگران بیشتر است؛ دیدگاه‌شان در موضوعی خاص باید از دیگران جدی‌تر گرفته شود یا بهای بیشتری بدان داده شود؛ نظرات این افراد در کل با احتمال بیشتری به سود جامعه است؛ یا مهارت‌ها، توانایی‌ها یا خرد خارق‌العاده‌شان آنها را به طور خاص برای رهبری مناسب می‌سازند. واژه نخبه‌گرایی ممکن است برای توصیف وضعیتی به کار رود که در آن قدرت در دستان شمار افراد محدودی متمرکز شود. بحث نخبه‌گرایی سال‌هاست آبشخور سلایق مختلف سیاسی- اجتماعی ایران است، لکن باید بررسی شود که تا چه حد این مهم در مقام عمل، مورد توجه عمیق قرارگرفته است. بررسی میدانی حاکی از نتایج ناگواری است که در این مجال اندک بدان پرداخته می‌شود. فرار نخبگان چه در حوزه ملی و چه منطقه‌ای، معضلی است انکارناپذیر که هنوز چاره‌ای برای آن اندیشیده نشده است. اما گره کار کجاست؟ به نظر می‌رسد واقعیتی تلخ در پس این بررسی نهفته است: «فرار نخبگان، ناشی از کنش منفی نخبگان است». آفتی که در طول چند دهه گذشته در کشور کاملا ملموس و عیان است. اگرچه یافتارهای ساده جامعه ترجیح می‌دهد «نبود امکانات و فرصت‌ها» را عامل اصلی فرار یا به حاشیه راندن نخبگان توصیف کند اما نگاه عمیق‌تر این تجربه را نشان می‌دهد که نخبگان برعکس مردم عادی، در بند امکانات و فرصت‌ها نیستند که هیچ، بلکه درست‌تر آن است که گفته شود خودشان فرصت‌سازند. اما براستی چرا در کشور کمتر شاهد بروز و ظهور ابتکارات نخبگان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به‌رغم وجود بنیان‌های هوشی قوی هستیم؟ اگر نظری درست به اندک نخبگان حاضر در سپهر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بیفکنیم، بی‌شک با پدیده فرار از نخبگان در جمع نخبگان مواجهیم! این مورد، حقیقتی تلخ و خطرناک است. رشد فردگرایی عامل مهمی است که در سیر پیشرفت یک نخبه از قاعده به رأس هرم، زمینه‌ای را فراهم می‌آورد که با رسیدن به رأس، نگاه مثبتی نسبت به دیگر نخبگانی که در طی مسیرند ندارد و گاه عوامل حذف سایر نخبگان را به طور مستقیم یا غیرمستقیم فراهم می‌آورد. بدیهی است در بلندمدت با فراوانی اندک نخبگان در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... و به نوعی انحصارگرایی مواجهیم. شاید یکی از عوامل پسرفت را در همین مقوله باید جست‌وجو کرد. در طول ۳ دهه اخیر، کمتر شاهد آن بوده‌ایم که در یکی از عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، یکی از نخبگان فرادست، بستری را برای رشد سایر نخبگان فرودست در سطح ملی و منطقه‌ای فراهم آورده باشد. عدم اعتقاد به تشکیلات (بویژه تشکیلاتی خارج از حوزه اقربا و حلقه‌ها)، عامل مهمی در سوگیری این نحوه تفکر و تعامل اجتماعی و در انحصار نگه داشتن امتیازات اجتماعی است. برای نمونه، منتخبان مجالس شورای اسلامی، به وفور از تحرک اجتماعی، تشکیل شبکه نخبگان، تشکیلات منسجم، آگاهی‌بخشی و... سخن می‌رانند اما کمتر شاهد رفتارهای جمع‌گرایانه و مصلحانه بوده‌ایم و بیشتر رفتارهای جزم‌اندیشانه و فردمحورانه، چاشنی ادامه حیات سیاسی این منتخبان بوده است. لاجرم، با افول جریان‌های اجتماعی، سیاسی و حتی اقتصادی در کشور مواجه بوده‌ایم و اندک ظرفیت‌های باقیمانده نیز در کنترل قشری قرار می‌گرفت که نه ابداعی برای حرکت و نه انگیزه‌ای برای رشد و صرفا بستری برای نهادسازی از جریان‌های فکری و به جمود کشاندن پویایی نخبگان فراهم داشتند. این امر، مانعی بزرگ بر سر راه توسعه کشور است و تا انجماد حاصل از این نحوه تفکر و گاه تسلط، به سیلانی برای رشد و پیشرفت بدل نشود، بی‌شک عزمی برای توسعه پیش‌بینی نخواهد شد. فرار از نخبگان، آفتی است که دامنگیر نخبگان گشته و تا این آفت درمان نشود، عوام‌زدگی پیامد تمام تلاش‌های نخبگان فرادست خواهد بود. پیشینه تاریخی این پدیده را نه‌تنها در تجربیات گذشته کشور، بلکه در راز افول تمام تمدن‌های بزرگ می‌توان سراغ گرفت. آنسان که به تاریخ ۳ هزار ساله می‌نگریم، درمی‌یابیم تمدن‌ها پدیدار می‌شوند اما در نهایت، ستاره اقبال آنها نیز غروب کرده و در اصطلاح «می‌میرند». تاریخ جهان، تاریخ اقوامی است که یا توسط اقوام دیگر مغلوب می‌شوند یا آنکه از درون پوسیده شده، به هرج و مرج و فروپاشی می‌رسند. برای نمونه، از جمله دلایل اصلی افول و سقوط امپراتوری عثمانی، می‌توان رواج خویشاوندسالاری به عنوان رویه‌ای تباه‌کننده در برابر شایسته‌سالاری و سوءاستفاده از مقام و منصب برای انباشت ثروت شخصی را برشمرد. در ساختار سیاسی عثمانی برای تضمین سلامت نهادهای قدرت، تدابیری وجود داشت که در دنیای آن عصر بی‌نظیر و شگفت‌انگیز است: در بخش مهمی از تاریخ عثمانی جز شخص سلطان، سایر اعضای خاندان آل‌عثمان (شاهزادگان)، از مناصب حکومتی کاملا برکنار بودند و رجال کاردان و شایسته زمام امور کشور را به دست داشتند اما با کنار نهادن این رویه، سقوط دولت عثمانی آغاز شد.

عوام‌زدگی نخبگان، محصول جامعه‌ای است که در آن نخبگان بی‌اعتبار شده‌اند. عوام یعنی کسانی که وقتی جو به سمتی می‌رود، آنها نیز به دنبالش می‌روند و تحلیلی ندارند. واژه عوام، در معنایی که عموما از آن مراد می‌شود، دارای کارکردی منفی است و تنها بر طیف‌هایی از اجتماع اطلاق می‌شود که از فرهیختگی، نخبگی، آگاهی، درک و درایت اجتماعی، در سطحی قابل قبول برخوردار نیستند تا بتوانند با اتخاذ رویکرد فکری، اجتماعی، دینی و اخلاقی مناسب، به منش و رفتاری دست یابند که آنان را از آسیب‌های اجتماعی در امان نگه دارد، به همین دلیل این افراد از جهات گوناگون در معرض چنین آسیب‌هایی قرار دارند. در واقع نوعی آسیب رفتاری است که می‌تواند در شکل‌های مختلف، متوجه گروه‌های گوناگون جامعه شود حتی می‌توان به نحوی درباره نخبگان جوامع و گروه‌های مرجع، در شرایطی که به نحوه‌ای بیندیشند یا به گونه‌ای عمل کنند که مورد تمایل عوام غیرآگاه باشد، از عوام‌زده شدن سخن گفت. چاره کار را باید در نوع تعامل نخبگان فرادست با نخبگان فرودست و ایجاد بستری مساعد برای نمایش ابتکار نخبگان جوان و آینده‌ساز جست‌وجو کرد. خط بطلان کشیدن بر این باور غلط نخبگان فرادست که باید برای حفظ آینده و موقعیت خویش، از نخبگان دیگر تبری جست، راهکاری مطمئن برای برون‌رفت از این حلقه پیچیده توسعه‌نایافتگی است.

اعتیاد به شبکه‌های مجازی و جوانان سر به زیر

وحید اصغری‌ینگجه: وسایل و فناوری‌های جدید ارتباطی از جمله تلگرام، اینستاگرام و فیسبوک با سرعت تمام در جوامع جهان نفوذ می‌کنند و گسترش می‌یابند. این شبکه‌های مجازی اگرچه خدماتی را به کاربرانش ارائه می‌کنند و این تصور را به‌وجود می‌آورند که به کلی تحت انقیاد و کنترل کاربران هستند اما رفته‌رفته آثار فرهنگی خود را به جای می‌گذارند، اگرچه این تغییرات بسیار خزنده و آرام شکل می‌گیرند اما در درازمدت می‌توانند به تحولات عظیم و شگرفی منجر شوند. با توجه به گسترش عضویت و استفاده از شبکه‌های مجازی در چند سال اخیر، جامعه ایرانی نیز تلگرامی و فیسبوکی شده و به لطف رواج گوشی‌های لمسی، جوانان را هر روز بیش از گذشته درگیر خود کرده است. توصیفی که می‌توان از وضعیت موجود داشت، این است که امروز در منزل، کوچه، پارک، خیابان، دانشگاه و به طور کلی تمام محیط‌ها چه عمومی و چه خصوصی جوانان زیادی را می‌بینیم که سر به زیر بوده و با گوشی‌های خود در تلگرام، اینستاگرام و سایر شبکه‌های اجتماعی و مجازی به دنبال چت، جست‌وجو در گروه‌ها و خواندن مطالب مختلف و غرق در انواع بازی‌های آنلاین هستند.

این تکنولوژی با اینکه سرعت ارتباطات و گسترش گروه‌های اجتماعی مجازی را در پی داشته اما پدیده‌ای است که حتی می‌تواند شدیدتر از سایر تکنولوژی‌های ارتباطی منجر به مصنوعی کردن فضای اجتماعی شده و رفته‌رفته با کلیشه‌ای کردن مسائل مهم اجتماعی – فرهنگی، حساسیت اجتماع نسبت به مسائل مهم در زمینه‌های اجتماعی – فرهنگی را کاهش دهد و بدتر از آن با مشغول کردن فکر و ذهن جوانان و اعتیاد و زیاده‌روی جوانان نسبت به آن، آنها را از جامعه واقعی و آنچه پیرامون‌شان می‌گذرد بی‌خبر و در نتیجه بی‌تفاوت کند. لذا پدیده بی‌تفاوتی جوانان نسبت به جامعه و دنیای واقعی از یک جهت بسیار مهم می‌تواند ناشی از مشغول شدن بیش از حد جوانان به این نوع تکنولوژی بوده و آنها را از خانواده، جامعه و آنچه در محیط پیرامون‌شان می‌گذرد، جدا کرده و از درگیری در متن جامعه به حاشیه براند و با وابستگی شدید به انواع شبکه‌های مجازی، خلاقیت و قدرت تفکر را از جوانان بگیرد و در نهایت منجر به غلبه یافتن فرهنگ عامه نسبت به فرهنگ خاص و اصیل در جامعه شود. گسترش فرهنگ عامه با اینکه تا حدی برای جامعه مفید بوده و منجر به ایجاد گفتمان‌هایی بین اقشار مختلف جامعه شده و فاصله‌ها و شکاف‌ها را کم می‌کند، اما از طرف دیگر می‌تواند مضر باشد، چرا که گسترش بیش از اندازه آن، مسائل غیرواقعی و بی‌اساس را به جای مسائل اساسی و مهم می‌نشاند و جامعه و جوانان را اسیر مسائل روزمره و تکراری می‌کند به‌گونه‌ای که از دیدگاه «یاسپرس» این نوع از تکنولوژی باعث می‌شود انسان عمومی شود و حریم و سپهر خصوصی او را از بین برده و مضمحل کند و او را از اصالت درونی خود محروم می‌کند.

وقتی اقشار مختلف جوانان در جامعه به حاشیه کشیده شده‌اند و نسل‌های پیشین نتوانستند شرایط مساعدی را برای تامین نیازهایشان فراهم کنند، به نظر می‌رسد این نسل با استفاده از این نوع شبکه‌ها، بشدت گرایش به جدایی و تمایز از نظام ارزشی و فرهنگی نسل‌های پیشین داشته باشند و با به‌کارگیری این نوع از تکنولوژی، برای خودشان هویت و گروه مرجع جدیدی را شکل دهند. بنابراین می‌بینیم که با آزادتر شدن فضای سیاسی – اجتماعی در جامعه ایران نسبت به موسیقی پاپ و تکنولوژی‌هایی از این قبیل، جوانان جامعه ما فورا با استفاده و به‌کارگیری از این فضا و شرایط در جهت شکل دادن به هویت و فرهنگ متمایز خود، اینچنین در تلاشند. نتیجه‌ای که می‌توان از وضعیت موجود گرفت این است که هرگونه مقابله از طرف هر گروه و ارگانی چه سیاسی و چه غیرسیاسی که در برابر هویت و فرهنگ شکل بگیرد، اوضاع را متشنج‌تر خواهد کرد و در نتیجه اوضاع جامعه را آشفته‌تر خواهد کرد.

با این وضعیت، متاسفانه جامعه ما بشدت در حال تبدیل شدن به توده‌هایی ساکت و بی‌روح و ناآگاه خواهد بود که مدام از طرف رسانه‌های خارجی و داخلی و این همه تکنولوژی‌های جدید انسانیت خودشان را از دست بدهند و با نیازها و فرهنگی کاذب خودشان را غرق کنند. نتایج تحقیقات انجام‌شده در این زمینه نشان می‌دهد عواملی نظیر: تسهیم اطلاعات و اخبار، امکان آزادی در ارتباط بویژه با جنس مخالف، جریان آزاد اطلاعات در شبکه، سرگرمی و گذراندن وقت، ایجاد روابط جدید و حفظ روابط قدیم از مهم‌ترین نقش‌هایی است که شبکه‌های اجتماعی در زندگی جوانان دارد. با توجه به موارد فوق، ملاحظه می‌شود فیسبوک، تلگرام و در سطح کلان، شبکه‌های اجتماعی باعث شده‌اند جوانان جامعه ما با روی آوردن و در واقع با پناه بردن به آن، به ترمیم محدودیت‌ها و کمبودهایی بپردازند که در جامعه و در واقعیت با آن روبه‌رو هستند. بنابراین مطلوب است:

اولا، استفاده از این نوع تکنولوژی و شبکه‌ها همراه با جوانب احتیاط بوده و مبادا آنقدر به آن مشغول بود که از خانواده و جامعه غافل شد و به آن اعتیاد پیدا کرد. ثانیا، مسؤولان و نظریه‌پردازان کشور در کنار توجه به ویژگی‌های مثبتی که شبکه‌های مجازی از جمله تلگرام می‌تواند داشته باشد، در راستای توجه به کمبودهای قشر جوان ما، از بیکاری گرفته تا نبود امکانات تفریحی و سرگرمی‌های مناسب، ایجاد شبکه خصوصی رسانه‌ای با توجه به سلایق متفاوتی که بین اقشار مختلف وجود دارد، در برنامه‌ریزی‌های سطح کلان و خرد، اقدامات لازم و مناسب را در زمینه‌های یاد شده مورد توجه ویژه قرار دهند تا در فضای واقعی به نیازهای جوانان پاسخ داده شود تا جوانان برای عقده‌گشایی خود به دنبال فضای مجازی مانند تلگرام، اینستاگرام، فیسبوک و... نروند و بدین ترتیب از آسیب‌های اجتماعی – فرهنگی ناشی از آن پیشگیری شود.

ضرورت وحدت مسلمانان در عصر حاضر

امیر صمدی: در طول اعصار مختلف جنگ‌های متعددی به وقوع پیوسته است که دلیل اصلی عقب‌افتادگی بسیاری از کشورها نیز همین مساله است. در عصر حاضر نیز با توجه به پیشرفت ابزارهایی که گاه به صورت آلت فعلی برای تهاجم فرهنگی یا نظامی در دست دشمن مورد استفاده قرار می‌گیرد و به طور جد بسیاری از مسلمانان را هدف قرار داده است، سعی در تزلزل بنیان جامعه اسلامی، از طرق مستقیم یا غیرمستقیم که بعضا در نقش گروه‌های تروریستی که در ظاهر با نام اسلام به میدان آمده‌اند را دارد. بر همین اساس در تلاشند ظهور و بروز گروهک‌های تروریستی مانند داعش یا بوکوحرام و... را به اندیشه و اصول اسلامی بسط داده تا از چهره اسلام ناب، تصویری افراطی و خشونت‌طلب در جامعه و بویژه در میان مردم خویش نمایان کنند. این دشمنی نیز به این علت است که دین مبین اسلام به تدریج در دل‌های افرادی که جویای حقیقت هستند جا باز کرده و مردم دنیا تنها راه برون‌رفت از منجلابی که حاکمیت استکبارگران برای تامین منافع خود برای این مردم به‌وجود آورده است را گرایش به این دین الهی می‌دانند. حال که ظهور این دین الهی در سراسر جهان منافع عده‌ای مستکبر را به خطر انداخته است طبیعی است به ستیز با اسلام بپردازند و بخواهند چهره آن را تخریب کنند. حال این وظیفه مسلمانان است که چهره واقعی اسلام را براساس شاخصه‌هایی که نبی مکرم اسلام مشخص فرموده‌اند، تبیین کنند. این مهم نیز تنها در صورتی می‌تواند به وقوع برسد که تمام مسلمانان حق‌طلبی که درد دین دارند به یک اتحاد نظر جمعی رسیده و با تکیه بر اصول مشترکی که دارند علیه دشمن واحد به پا خیزند و علیه دشمنانی که سعی دارند در دین شکاف ایجاد کنند و آن را متحجر یا در مواقعی نگرش لیبرالی یا سکولاریسم را جایگزین معارف اسلام ناب محمدی کنند مقابله کنند. تنها راه مقابله با این متخاصمان به اسلام نیز بهره‌گیری از اصول ناب اسلامی است که در سیره امامان و پیامبر عظیم‌الشان اسلام و همچنین رهبران دینی ما نمود دارد. با یک بررسی کلی می‌توان به این نتیجه رسید که وحدت اسلامی تنها راه جلوگیری از نفوذ این معاندان نظام اسلامی است. اتحادی که اگر به طور صحیح تبیین نشود می‌تواند تبعات زیانباری برای جامعه اسلامی و به سود دشمنان اسلام داشته باشد. اصولا نمی‌توان بین اسلام و رهبری اسلامی با مساله وحدت، جدایی فرض کرد، به طوری که اسلام منهای وحدت یا ولایت منهای وحدت به هیچ عنوان امکانپذیر نیست. بر همین اساس امیرمؤمنان علی(ع) در سخنی مساله رهبری اسلامی را چنین ترسیم کرده و در خطبه ۱۴۶ نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «و مکان القیم بالامر مکان النظام من الخرز یجمعه و یضمه: فان انقطع النظام تفرق الخرز و ذهب؛ جایگاه زمامدار در حکومت، جایگاه رشته است که مهره‌ها را جمع می‌کند و به هم می‌پیوندد، و اگر رشته بگسلد، مهره‌ها پراکنده شده هر یک به جایی می‌رود». وحدت مسلمانان، توان آنان را در برابر دشمنان، صدها و هزارها برابر می‌کند، درست مانند سدهای بزرگی که در نقاط مختلف جهان ساخته شده و مبدأ بزرگ‌ترین نیروهای صنعتی است و سرزمین‌های وسیعی را زیر پوشش روشنایی و آبیاری قرار داده است. این قدرت عظیم چیزی جز نتیجه به هم پیوستن دانه‌های ناچیز باران نیست. بنابراین اتحاد و انسجام دانه‌های باران باعث ایجاد سدهای عظیم با آن همه توانایی‌ها شده است. وقتی از دانه‌های باران در پرتو وحدت و به هم پیوستگی چنان آثار اعجازآمیزی بروز کند، قطعا اتحاد و انسجام مسلمانان آثار و برکات اعجازآمیز بیشتری در پیشرفت اهداف عالی انسانی و جلوگیری از مقاصد غیرانسانی استعمار خواهد داشت و موجب سربلندی و عزت و اقتدار بی‌نظیر خواهد شد. آیا سزاوار است با اعتقاد به فرامین رسول خدا و نیز قرآن کریم که اساسنامه دین اسلام و یگانه نسخه شفابخش آلام مسلمانان است باز مسلمانان با هم اختلاف داشته باشند در حالی که انبوهی از دشمنان قسم‌خورده هستند که تنها آرزوی آنان نابودی اسلام است و بس. دشمنانی که از هر حربه‌ای استفاده می‌کنند تا کمر این دین الهی را بشکنند و برای رسیدن به این هدف، از هیچ تلاشی نیز دریغ نمی‌کنند. حمله به فرهنگ و آداب و رسوم مسلمین، کشتن انسان‌های بیگناه و تخریب اماکن مقدس و ایجاد دودستگی بین شیعه و سنی و ده‌ها نمونه دیگر از جمله اقدامات آنهاست. آری! در این برهه حساس تاریخ بشر، وظیفه همه ما مسلمانان، تمسک و پیروی از قرآن و عترت رسول خداست که بزرگ‌ترین منادیان دعوت به اتحاد و یکدلی همه مسلمانان جهان هستند زیرا ما به فراوانی در منابع اسلامی می‌بینیم تا چه اندازه برای رسول خدا(ص) موضوع وحدت بین مسلمین مهم بوده و ایشان به موازات گسترش توحید و یکتاپرستی در جامعه انسانی به توحید کلمه و وحدت امت اسلامی اهمیت زیادی می‌دادند و هیچ عاملی را شکننده‌تر از ایجاد شکاف در پیکر امت اسلامی نمی‌دانستند. پس می‌توان نتیجه گرفت افزایش درگیری‌های منطقه و تشکیل گروه‌های تروریستی متعدد که نه‌تنها آرامش منطقه بلکه آرامش اربابان خود را که زمانی به‌وسیله همین اربابان تغذیه فکری و حتی در بازه‌ای تغذیه تسلیحاتی می‌شدند را سلب کرده و به یک معضل جدی برای جامعه جهانی تبدیل شده‌اند، موجب می‌شود تلاش ما برای بسط دادن گروه‌هایی با اندیشه اسلام ناب و ضرورت وحدت دوچندان شود یعنی دشمنی که در تلاش است تفکر وحشیانه عده‌ای وهابی و سلفی را در قالب تفکر اسلامی برای مردم خود تبیین کند، اندیشه این تروریست‌ها به تعبیر امام خمینی(ره) برگرفته از اسلام آمریکایی است و با استفاده از همین اسلام آمریکایی که از دو زیرمجموعه اسلام سکولار و متحجر پدید آمده است سعی در تشکیک افکار عده‌ای عوام‌الناس دارد و با توجه به اینکه تئوریسین‌ها و رهبران دینی و اکثر بزرگان دینی در کشورهای مسلمان بدین اتحاد نظری رسیده‌اند که ظهور عناصری چون داعش در نتیجه عدم وحدت بین مسلمانان است، در چنین وضعیتی است که وظیفه مسلمانان سنگین‌تر شده، چرا که فقط با تفکر اسلام ناب محمدی می‌توان در برابر این فتنه‌ها ایستاد و طرح تفکر اسلام ناب نیز به نتیجه نخواهد رسید مگر در سایه تعامل سازنده با دیگر مسلمانان که فقط با وحدت امکانپذیر است.

«ما را به گرد کعبه قراری است مشترک
پس دشمن مقابلمان بی‌گمان یکی است»

سروده سیدمحمدصادق آتشی

اشاره

چکامه‌های یانکی و عاشقانه‌های دولت یازدهم

شهاب‌الدین سینایی: عشق و سیاست ۲ مقوله‌ای است که در جدول مسافت‌سنج دنیای واقع بیشترین فواصل را با یکدیگر دارند؛ مقولاتی که نه‌تنها از منظر «محتوا»، «ماهیت» و «غایت» متفاوت و گاه متعارضند که ادبیات و گفتمانی جدا از یکدیگر دارند. هر چند سال‌ها پیش یکی از مشاوران دولت تدبیر و امید در مقام مدرس دانشگاه کوشید در نوشتاری عشق و سیاست را در باب نظری به هم پیوند زند و با «قلم سریع» خود اشتراکات این دو را به نگارش درآورد اما اکنون می‌توانیم شاهد عاشقانه‌هایی باشیم که در قامت چکامه‌هایی برنوشته بر زرورق‌هایی زیبا از در و دیوار کابینه یازدهم آویخته است و طنین زمزمه آن را می‌توان از ساختمان خیابان پاستور شنوا بود. در این میان، چکامه‌هایی که درونمایه و موضوع آن به سیاست خارجی، بویژه فصل پرسوز و گداز مناسبات با ایالات متحده آمریکا بازمی‌گردد بیش از دیگر چکامه‌ها زمزمه برمی‌انگیزد؛ زمزمه‌هایی که گاه به واسطه بیدلی سرایندگان و همنوایی برخی مخاطبان به غریوی گوشخراش مبدل می‌شود و طنینی عالمگیر می‌یابد. براستی نگاه سکانداران سیاست خارجی دولت یازدهم به مساله‌ای چون مناسبات با آمریکا را جز با گفتمان عاشقانه و چارچوب ادبیات غنایی نمی‌توان تفسیر کرد؛ جور و جفا و ستم‌پیشگی و بدعهدی از یکسو و وفا و صداقت و پافشاری از سوی دیگر. در این میان باید پرسید کدام دولت‌ها روابطی به این شیوه را در طول تاریخ روابط بین‌الملل به پیش برده‌اند؟ صرف‌نظر از سال‌ها «خصومت‌ورزی»، «پیمان‌شکنی» و«شهرآشوبی» آمریکایی‌ها علیه جمهوری اسلامی ایران، در ماه‌های پس از آغاز مذاکرات هسته‌ای تهران و نمایندگان ۱+۵ بیشترین «فتنه‌گری»، «سرگرانی»، «کارشکنی» و «غمازی» از جانب آمریکایی‌ها صورت گرفت و اینک با گذشت چند ماه از شکل‌گیری توافق هسته‌ای و نگارش و تصویب برجام در مجالس ایران و آمریکا، سران واشنگتن کمتر فرصتی را برای عهدشکنی از کف داده‌اند. پس از بیرون کشیدن آلبوم خاطرات انفجارهای لبنان و عربستان در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۹۶ که منجر به کشته شدن جمعی از نظامیان آمریکایی شد و نیز یادآوری تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در تهران در سال ۱۹۷۹ با هدف مسدودسازی دارایی‌های ایران به بهانه حمایت از تروریسم و نقض قواعد دیپلماتیک و به دنبال اقداماتی مانند تصویب قانون تازه روادید آمریکا که از طریق محدودیت آمد و شد اتباع ایرانی و مسافران به ایران منافع تجاری و اقتصادی جمهوری اسلامی را هدف قرار داده است، اینک دستورکار تحریم‌های موشکی و گنجاندن نام شرکت‌ها و افراد حقیقی و حقوقی جدید و مرتبط با نقض تحریم‌های پیشین، قلب آمریکادوستان دوآتشه را در فضای پسابرجام نشانه رفته است. با این حال اگر در دیده آمریکادوستان بنشینیم، جز خوبی آمریکا را نمی‌بینیم. در علت‌یابی شکل‌گیری این رابطه باید به دیدگاه برخی متفکران چون «آرتور شوپنهاور»[1] اشاره کرد که عشق را نیرنگ طبیعت برای تداوم نسل بشر می‌داند. از این رو می‌توان مهم‌ترین انگیزه «عشقِ آمریکاها» را به نوعی در بحث تداوم بقا در فضای سیاست جست‌وجو کرد. از منظری دیگر، چون زاویه دید «ارسطو»[2] عشق نوعی مالیخولیا و کوری از دیدن علت‌های محبوب است. از این زاویه دید، سکوت در برابر خونریزی‌های تاریخی و فتانگی‌های مداوم رهبران واشنگتن را می‌توان مصداق واقعی نهادینگی نابینایی یا به عبارت دیگر بی‌بصیرتی میان گروهی از نخبگان سیاسی کشور دانست. در حالی که رهبر فرزانه انقلاب بارها و به صورت مداوم درباره چهره کریه شیطان بزرگ و جنایتگری و خصومت‌ورزی این هیولای فتانه با مردم و کارگزاران نظام اسلامی سخن گفته‌اند اما نیرنگ یا کوری یادشده موجب شده «یانکی‌دوستان» همچنان وفا کنند و ملامت کشند و خوش باشند، زیرا در طریقت آنان رنجیدن از قبله غربی و نه ملامت مردم و رهبری عین کافری است. دیگر آنکه به نظر می‌رسد دشمنی‌های مقام‌های صهیونیست‌پرست واشنگتن که در قامت عاشق‌کشان عیار رقیب‌نواز رخ نموده‌اند به‌رغم تکرار و تشدید قرار نیست چشم نخبگان «یانکی‌ستا» را در برابر خواست، مصالح و منافع ملت ایران بگشاید از این رو است که هر بار تحریم یا تهدیدی از جانب قبله غربی ملت ایران را نشانه می‌گیرد این آوا در میان آمریکاخواهان به گوش می‌رسد:

تو کمان گرفته و در کمین که زنی به تیرم و من غمین
همه غمم بود از همین که خدا نکرده خطا کنی

پی‌نوشت

۱- «Arthur Schopenhauer» آرتور شوپنهاور، فیلسوف و روانشناس بزرگ آلمانی که از وی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین متفکران سده‌های اخیر اروپا یاد می‌کنند.

۲- ارسطو، متفکر بزرگ یونانی که در سده چهارم پیش از میلاد می‌زیست و به دلیل تاثیر بالایی که در کهکشان اندیشه قدیم داشت، «معلم اول» نامیده شد.